

ما شاء الله لا قوة الا بالله العلي العظيم

درین زمان فاضل آفران کتاب مستطاب تصنیف نعت شمسوار حوالا گناه عرصه سخن  
و سخنرانی و شهنشاه کلام علم و شرف و رانی میسر علی کرامی تصنیفات زمان گنجینه عرصه سخن

کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه

مکتب و مطبع

1987

کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه

با تمام نام و سعی و کلام متوجهان اعظمیم قاضی سید الکریم رضه  
کتاب بیسی این کتاب بایست مطابقت این نسخه است

مطبع نامی مشحون الکریم رضه

تذکره سلاطین و ملوک

شیراز و دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعه افراد اوضاع متباین کافه امم حمد مالک الملک  
 است که علم جاه و جلالش میدان شهو و برپا شده جنگی سپاه مختلف جهان را در ظل رست  
 و حمایت خود انتظام بخشیده و شهنشاه حکم مطلقش اطوار متضاده بشوده هزار عالم را بتازمان  
 عدالت و حکمت باعتدال لازوال کشیده چاوش قضایش در چارسوی بسید از زمین باقی  
 من الملک الیوم شد الواحد القهار عقاید که و میرا بوجد آتشین بان اقرار کشاده و سول قهر  
 بسلامی کرم و در سایش گوش هر مخلوق را بزور بینی زینت داد و بدیست  
 چنان پهن خوان کرم گسترده که سپهر رخ در قاف قسمت خود

بیاخته استخوانش و سرنامه جریده دانش پیش لغت سالاری است که سنده و ما را سلناک  
 محمد طایب مبین نه بیان جهان را مژده رحمت گردید و همصام رسالت و عویش خرم  
 برب شرک و ضلال ابتگ برق یا نسوز در رسید صلی الله علیه و آله و سلم  
 با همه و سلم سلیمان کثیرا کثیرا اما بعد بر کشور کثرت ان و دانش پروران محفل

زندانی پوشیده نماند چونک او طالق بچون در هر روز زمان میخواهد که افراد خلاصی  
 زندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادت مندی و بی همت مقبول  
 حصول خود کرده حاشیه اطاعت فرمان بردارینش برودشش مان و زمانیان می گذارد  
 و عالمی را چه از ادانی واقاصی به پناه رافت و ولتش کامیاب بهره مند میدارد و صد  
 این مقال حوال سعادت اشتغال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر  
 جنگ و عمده الملک مبارک الدوله بیوسلطان علی خان بهادر شهر جنگ است که در این  
 سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و پنجاه  
 هجری هر دو سعادت مندان ایشان کامبخشی و فرمان وانی نموده عالمی البغور و پرداخت  
 داد و در پیش پرورش می ساختند و تمامی خطه بالاکهاط و برخی از پادشاهان تفصیلش  
 پیشتر واضح خواهد گشت بقبضه تصرف خود دستند و چند فلک در وار چون چاکران معتد علیه  
 مکر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بود  
 و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر ایشان پنج نوبت مبارک با افضال خدا داد  
 می نواخت و یا در می طالع آن صاحب ولتان سر کفار سرکشان این صوبه ایتیم سیست  
 در انداخت و بی همیشه قوت بازومی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباها بازان خطه  
 بالاکهاط را سیر انداز و دندان نما ساختن عرض در آخر زمان آن سید ارشتمان ملاذ  
 بی سر سامان طمنا طوائف عالمیان و پناه خاص عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود  
 دلاوری و سپاه پروری آن در ایچ بیکیان و روزبان بند و در کهن گشته و در بیست  
 داد و در پیش آن فیض بخشان الا دانش در اکناف عالم و اصناف اعم شایع شده اما  
 مفصل ذکر سلطنت خد بخش آن والا فطرتان و در شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

و تشریح کماهی احوال آن بخت آوردان که فرغ صدق داشته باشد کسی بر یک وجه  
 بیان نساخته اند این درین خوان دبستان بیج نشناسی که موسوم به پیر حسین  
 ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولت این بهایون منزلمان  
 بعلاقه نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن بگذرانید و یک صد  
 نود و شش هجری تا آخر سن بگذرانید و دو صد و یک هجری بعهد خدمت حضور سلطان  
 جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست بسبعی و در سه سال مفصل  
 از اجداد و آباء و ولتمندان موصوفت بحسب و تلاش بسیار دریافته قلندری ساخت  
 و نسخه علییه به تفصیل سال و ماه ترسیم کرده می بنشان چیدری بر جریده روزگار  
 یادگار گذاشت و چنان چند بلیغ و احتیاط بکار برده که سوامی مضمون صدق و سداد  
 مندرج نشده بعضی کوالیف رود و آنچه که بچشم خود مشاهده کرد و بیغایله تکلف بی شائبه  
 ریب کماحقه بزنگاشته و برای الضباط شیرازه این نسخه تازه ایجاد صفحی سال ماه و اوراق و  
 و شب نور دیده همین اوراق و اجزای این شسته الفاظ معنی بار آب رنگ صدق معنادار

شرط

نشان چیدری را فکر کردم  
 کشیدم لعل گوهرهای تبیان  
 لب پیمان سرشار ذکر م  
 طلب سرمایه باز از شو قلم  
 توکل نوشته و محنت سبیل م  
 ز تار رشته های منکرانو

کماهی واقعاتش ذکر کردم م  
 بسبک لفظ معنی های شایان  
 دل آئینه پر نور فکرم  
 طرب پیرایه گلزار ذوق م  
 قناعت پیشه و همت دیلم م  
 دم راست مسطر

چمن را آبر و از جسد دل او  
 ولی چشم صله از کس ندادم  
 مگر آن زاده ای که شاه مغفور  
 چه کم باشد دو مشت سیم و زربا  
 کشند ارشاد زلف التجار را  
 که هر یک مردم چشم تمیز اند  
 سحاب جو دشان مطلق نشان است

سمن را رنگ و بواز سنبیل او  
 بلبل بی مزد و منت مع نگارم  
 چو نبواز ندک که گرد ز حق دور  
 و یار یزید بر سر تم گم گم را  
 کشایند این عقود مدعا را  
 بصره تمیند بیاع عزیزانند  
 کف شان غارت دریا و کان است

اگر چه نسخه بر طبق قاعده ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسیدمانند  
 را قلم سطورنا تمام چون صاحبان الافطرت و منشایان پاک طینت و مورخان و انشور  
 و دانایان هنر پرور و نظر اصلاح و چشم خور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود  
 گوارا داشته اوقات عزیز خود را بهیوده صنایع نگذاشته شاید از کار منتشر الباس  
 اجتماع پوشانیده بر سر سر صفه رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف برپسندند  
 با نسخه مقبول و مختوم گرد و چشم داشت از اولاد انشان عمیب پوش آنکه احیانا گاهی  
 اتفاق مطالعه این نسخه افت نظر ایراد بری بنده و بست عبارات و فقرات نه گمازند

و با احسان اصلاح منت بر ذممه من مستعد خدمت گذارند نظیر

ای عزیزان صاحب افهام  
 که خطائی بجزت من یابید  
 خطا اصلاح بر خطا را  
 بهر اصلاح از شماست نگاه

وسی نمایندگان حسن کلام  
 از دقیق زمام برتابید  
 عمیب پوشی خوش است میدارند  
 از مهر رنگ دعا خاک الله

## ذکر جد و ابای حیدر علی خان بهادر بطریق اجمال

در عهد خلافت محمود و عادل شاه بیجا پوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل است  
و نقیض حکمت گردید و در علم موسیقی نبره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکلان  
قوم قریش با اتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگ شریف گشته اقامت داشت  
چون شیخ موصوف مرز بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان و گاو حضرت  
بنده نواز بجزت و قار متوجه احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرج مقرر کرده مابو  
میر سائیدند شیخ معزالیه را شایسته سپری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیده و جمیع علوم  
ماہر و نیر و یوفیض و بہتر آراستہ ہمراہ پدر بود عزم شادی کتخدانی آن سعادت مند بدل  
مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانہ یکی از مجاوران و الا خواستگاری  
نمودہ بعد چند می آدای رسوم شادی کتخدانی و خطبہ خوانی نکاح پر داختہ فارغ گشت و ہمو بجا  
عهد خلافت علی عادل شاہ ثانی بفرغت و خرمی تمام شیخ موصوف بسر بردہ دعوت  
حق را بیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجہ خود از آنجا نقل کردہ عازم بیجا پور  
شدہ شاہ پورہ بجانہ برادران زوجہ خود کہ ایشان بوقت برادر حقیقہ بودند بیابان  
خواہر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و ہمہ تبار فاقست شیخ  
منہاج امیر دکن را علاقہ نوکری بدربارہ معقول پیدا کردہ با اتفاق تمام سب می برزند  
آرمید و بہر بخت برادر سپاس خاطر خواہر خود شرايط خدمت صاحب معزالیه بفرمان  
بجامی آوردند چون بعد چند می لشکر بہند بعزم تسخیر بیجا پور بلیغار نمود و امرای  
و کنی یعنی شیخ مذکور و اول فضل خان و دوم خان و در مست خان بالشکر ابنوہ حسب حکم  
مقابلہ افواج ہند

بکر شریف بین الفرقین آونیش

سخت و داد پس امیر هر اول کشتی موصوف بود حمایه های مردانه و کوشش و دورانه  
 نموده شکست داد اما هفت صد و کنیان شیر سریرت از رفقای شیخ جان بازی نمود  
 و او جلالت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد  
 یک بدنهای خود را از یورجراحت شمشیر هفت ساخته درین سنجی سلمی فانی ابواب  
 مشهور و حیرانی بر روی مخالفان چارعبت کشاده بسیر و تماشای هفت باغ جنت در  
 یک ساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخوابه بچان برابر ایشان دفعه رسید از هجوم  
 هجوم و غموم قرار دل تاب جان مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستن گامی در از افغان  
 و تبرک ماکولات و مشروبات پر داخته دل بر مرگ نهاد و هر آن وزمان از طاعت طلاق  
 کشته نعره و اقصین تار میداشت هر م عثمان هر و شکریک دست نیخته بسوگ برادران  
 دل از خویش بیگان بر داشته مرثیه حسرت و افشوس بر دل صد پاره خود می بگاشت پس  
 صاحب معز الیه چون احوال پر نکال زوجه خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را  
 داغ تازه آن نام زده انگاشت مع ابیه و باب خانگی و دیگر و البتگان خود از آنجا  
 برآمد و رفته رفته بطرف کرناک بالا کماط آمده در قصبه کولار رخت رحیل گذاشت حکم  
 آنجا شاه محمد و کنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب به میرا بحکومت قصبه مذکور میسرود  
 صاحب موصوف را که معرفت سابق در میان بود با حرمت و وقار پیش آمده جابری  
 سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کارخانجات خود  
 بعد از دیانت ایشان گذشته بود تا صاحب مشارالیه باطمینان خاطر اقامت فرموده  
 سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهارپایه موجود داشت یکی  
 شیخ الیاس و هم شیخ محمد سیوم شیخ امام چایم شیخ فتح محمد نام داشتند چون به حمد

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در آن  
از پدر حلیل لقا اجازهت خواستند پدر بزرگوار به نپند و نصایح پسران را از آن  
عزم باز داشته نمود که جدو آبا می ماشایحین بودند با وجود استعداد تبرک است  
دنیاداری می کوشیدند زیرا که خواهش دنیا واسطه القطاع سرشته ملذذ و حلال  
و بدایقه تمنجات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیری ایشان  
باید نمود و از کشمکش علاقه و بهر ناپا دارا مین نباید بود آنچه که قصدا و قدر در تو شکست  
ازلی برای شما مهیا و آماده داشته اند بے رنج و ترو دو تلاکش می رسد بیست

گرزین را آسمان دوزی      نه دهندهت زیاده از روزی

کامل عیاران با استقلال رنگی عین نیاند و بکین نمی باشند بلکه با وجود علاقه اش  
بے علاقه و قطع اضافت الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات  
خود پسران را از خود جدا نکرده بنا بر داری پرورش می نمود چون او در سن یکتر از  
ک صد و نه هجری در قصبه کولار دنیا می فانی زاید بود و متوده بسیر حیان خرامید شیخ  
پسر کلان مرحوم بعد پر کلان تری گزیده بدلدهی و تسلی خاطر و تالیف  
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع اجا و اقربای ذوالارحام و ذوالفیت  
گماشته راه سلامت روی می پیود قصارا همدین آشنا شاه محرم کولار و ولایت  
حیات بنالق جان آفرین سپرد و دیگری بکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محرم ایجا برد  
خاطر شده بے اجازهت برادر کلان سمت کرنا تک پایان گهاک خرامید و در تعالیه  
تریا بل که فضایی دلگشا است چندی اقامت در زید سپس عازم صوبه ارکا ط  
بود بواسطت ابراهیم خان ... ملاقات نواب سعادت اللہ خان صاحب



حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار مسلک سک فقامی نوا گشته به جمعی در  
 موسوم کردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خود که ملکه شان شجیت خاندان خود بود تا خوش  
 شسته تنها سمت تجاور به بهانه ملاقات سید برهان الدین پسر زاده شتاف ایام متعلقان  
 خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در  
 خانه گذاشته بود چنانچه او بهیون سمت درس یکبار و یکصد و پانزده بجزی از جهان فلانی  
 انتقال نمود فتح محجر کردار کاٹ بسری بر دین ایامی چند پسر زاده موصوف را از تجا و طلب  
 آشته دخترش که همیشه حقیقه ابراهیم صاحب میشد باز دواج خود در کشید همیشه زادی  
 حروس را که بین تمیز رسیده بود به امام صاحبی در خود عقد مناکحت و وصالت بر بسته  
 با اتفاق یکدیگر آمد پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش  
 لیکار میسور عازم آنصوب گشت و بجهت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکرت در  
 خطاب تا یک که در صطلاح بنود سردار پیاده را گویند نام آوری اند و تحت فتح محجر  
 رکاٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد  
 یاده و دو صد سوار و پنجاه جزال برار با جازت صاحبی به فرار هم ساخته در هر هم خرد  
 گشت و در جنگ جنجی متعلقه کز انک پایان گهاٹ که به راجه سینک نواب آویر شخت  
 و داد چنانچه راجه به چاره سوار از جوی سکر ایتیرت که آیش در طغیان بود و این طرف  
 تخ پیٹ است عبور کرده بر شکر نواب که چهار پنجاه سوار و سینه ده هزار پیاده بود و باخت  
 بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته تام دلیری و جوانمردی خود بر جوی  
 وزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص باد و سوار رسیده بود تا فتح  
 با سپا دگان و جزال برادران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود یک شک

اورا بنحاک عدم در انداختند بجلدوی این ترو و نمایان علم و تقاره و میل بخشش یافت  
 مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زاده او  
 دوست علیجان صوبه ارارکات مقرر گردید و در خوشتر اقراب می او مناقشه در افتاد و سبب  
 صفدر علیجان پیشش در کار دولت خلل بار داد و فتح محمد شجاع باندیش که سرشان و منزلت  
 خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالاگهات شد و مستور  
 را در کولار گذارشته به میسور شتافت چندی در آنجا با برادر زاده خود که سلفه تمام  
 پیدا کرده بود سکونت داشت و بهرین ایام او را هم با یک کار میسور خطاب تا یک  
 خوانده برابر حسدی در خود داشته بود مخفی نماید که خطاب مذکور در قوم نبود عتیبا  
 تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در بند و بست جهات دولت  
 می نماید بزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد حسدی در منصب و  
 نسق کار خاتمات راج سبب نفاق ایمان ارکانش خلل یافت و صاحب شجاع از آن ریز کناره  
 کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و بهرین نزدیک آن شجاعت  
 کیش ادرسن بکینار و یک صدوسی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نام زد  
 گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگر چه بنام ولی محمد خوانده شده و با  
 در دو سالگی به عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان و الاهمت عمر عزیز خود را  
 به بی علاقه و بی نام آوری بسر بردن و چون ربابه مزاجان بگوشه گفتمی خیزین  
 نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بهانه نام آوری خود پرورش خلق الله بی سر مسلمانان  
 منظور نظر دارند صاحب شجاع بغرم نوکری از آنجا برآمد و نزد حاکم صوبه بر این نواب  
 در گاه قلیجان رفته سر رشته نوکری عمده بدست آورد و منصب چهار صد پیاده و یک صد

دیوار یافته بجز است قلعہ بالا پور کلان نام و گشت متعلقان خود را از کولار جو بخا  
 طلبہ شہتہ چندی آسود پس درین یکمراؤ یک صدوسی و چهار ہجری در تعلقہ مذکور  
 پسر می صاحب شوکت بلندا قبائل بہایون طالع تولد گردیدہ از فروغ ذات مہمنت  
 آیات خود کنار دایہ و ہر بار روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف  
 و نامش جید علی نہادند را وی بحسن توجہ بیان کردہ کہ بعد تولد سپہر قبیہ شناسان  
 ہم و افلاک زائچہ اش کشیدہ ظاہر ساختند اگر چہ این سپہر گرامی قدر صاحب تاج و تخت  
 شہس کرنا نگین خواہد گشت اما بعصرہ قلیل بدر و دلغ یمیمی مبتلا خواہد شد یعنی  
 سایہ پدر از سرش خواہد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الرای شدند تا بچہ اشرفنا  
 بنوشانند و بہ گوارہ عدم بخوابند صاحب شجیع برین ارادہ وقوف یافتہ بود اگر  
 اشومی طالعش بین اثر کند راضی ہستم بچو جہر وادار گشتن اوستیم کہ ظہور یک بد از  
 شہتہ زلی است پس تو ابوالش در پرورش و حفاظت آن قرۃ العین دولت اقبال سعی  
 بلیغ می کردی بعد عزل در گاہ قلیجان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سراپالیکار  
 بسوراپالیکار بد نور و غیرہ اتفاق کردہ بہ تسخیر قلعہ مذکور فوج کشی نمودہ بمعرفت جید رضا  
 ایک پیغام سپردن قلعہ بخود فرستاد شجیع موصوف بر سخنان خرصانہ ایشان فریب نخوردہ  
 شیوہ حلال نکل بکار برد بطریق شجاعت منتان پیود از اقبال بن معنی پہلوئی ساخت  
 مستعد جنگ گردید چنانچہ شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک  
 شجیحون شکست دادہ در اقران و امثال خود سرخرو گردید پس پالیکار نہایت خوب دہ  
 بہایوسی تمام راہ دارالمقر خود گرفت و شجیع معزالیہ سباب لازمہ ثروت کہ از لشکر غنیم  
 غنیمت یافت بود نزد صاحب صوبہ روانہ کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجاع کار از ما هزار آفرین خوانده به صواب طلبداشته منصب و هزار سپاه و پنج صد سوار مع فیل و  
 نقاره طریق مراعات پیوده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجاع و الادانش سرانجام  
 هر هم که ما مور میشد با حسن ترین و جوه با تمام میرسانید چون در گاه قلی خان بگر باز بود  
 سر امقر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجاع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز بر او  
 گذاشته بود بعدت شدن خان موصوف شجاع و انا بعبد الرسول خان پیشش متفق شده  
 چنان بند و بست صوبه و قلع و پالیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بی وجود حکم  
 و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت نیار و بکار میشود در نظم و تنبیق امور ریاست  
 راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاہر محمد خان که تا نه ماه بقرابھی منصبی  
 ضروری بعد رخصت بکویت صوبه بهونجا میقیم کردیده بود عبد الرسول خان تمنی حکومت  
 بوساطت تدابیر شجاع صاحب تدبیر صدر زبند و بست صوبه بوقعی برداخته چونکه نواب  
 موصوف مع لشکر صوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکوزانکاشت بجاگیر بد خود  
 که همین پرگنه بالا پور کلان بود شتافته باز از آنجا با توقف سمت حیدر آباد رفت  
 و محمد خان پنی قلعدار دارالاماره را با جمعیت خود مع رفقای شجاع و الافطرة در صوبه  
 گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعدار و آن شجاع مع دیگر نایکان از نواب  
 به بیان ما هیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بخت و تکرار در میان  
 آورده تا آدمی حق خود اندرون حصار دارالامارت باز دادند و حقیقه مستعد جنگ  
 گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مدخل صوبه  
 مبلغ ما هیانه هزار یان و محافظان قلع و مواجب بندی لشکر صوبه خواهم رسانید  
 شهور گذشت در اراضی باید گرفت ایشان قبولین معنی نه نمود در و از با

و نواب امضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس قیام کرد در سواد عهد گاه غربی شهر صوبه لشکر  
 آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر پناه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان  
 رود شایان داخل دارالاماره شود اما محافظان حصار آن طرفت که ملازمان شجاع موصوف  
 مدعی مردانه بجای آورده بدفع یورش کسان پرداخته سرخر و گشتند نواب از آنجا کوچیده در  
 بالن سبلی فرود آمده شهر و قلعه را گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعیگان انداخت اما در  
 جنگ محسوران مستحق مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کهن سبلی  
 قلعه کنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعه را اجمل منشن با فوج همراهی  
 و جمعیت شجاع بجزه شنجون برآمده با طلایه داران لشکر نواب در آمیخت و میابین ایشان  
 سخت و داد از آنجا که قلعه را ناخبر به کار و نازموده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیمت  
 نشت راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجیع دیش آگاه و سید پسر کلان با چند سوار  
 با دکان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکر بان نواب از اطراف هجوم آورده  
 ای کاو کاو برداشته با یکدیگر در افتادند بعد کشاکش و جهد بلیغ سر قلعه را بتاراج رفت  
 هیچ موصوفت و سید معروف نیز شهید شدند و قوع این واقعه در سن یکم از یک صد  
 و بیست هجری در آن حادثه عیال اطفال شجاع شهید در پرگنه بالا پورند کور بودند  
 تا این خیمه اجلاس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالا پور بود رسید آن ظالم  
 در بر خانه شهید ظلم کرده حدیث زدگان را به سبب بنجایند جمیع اسباب ثروت  
 که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور و غیره بیک قلعه غارت ساخت  
 می این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کالان شهباز صاحب نامی هشت ساله و  
 سبلی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرده

پیرم دوست

نبواخت بالغرض بالنواع عقوبت بیچارگان تقیم را با امید اخذ از حیران و پریشان نمود  
 نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس پلایه شریفه شهید ربانی  
 معتز خاص خود حقیقت مظالم تعدی حاکم ظالم بالا پور و مظلومی و گرفتاری جگریدان بتیم  
 صاحب کلان برادرزاده شومی خود که در سربزرگ بطن بود گفته در ستاد حسن موسی  
 با اطلاع شهادت عمومی خود و حرابی حال پسرانش تا سفها و حسرتها خوردیل خورد و خواب  
 بر خود ناگوار دانسته به بالیکار میورستغانی گشت و او عرضی متضمن ربانی مستور  
 و مخلصی پسران شهید به حاکم سرانوشته تا نواب موصوف آن ظالم بر حرم امتیاز ساخت  
 از عذاب آخره ترسانیده بواسطه خود ربانی بخشود اما محض نمائند که اوسی دیگر چنین  
 روایت کرد چون نواب در گاه قلی خان گشته شد و پسرش عبد الرشید حسا  
 بدون اطلاع حضور موسی است نموده بنده چهار لکت و پیر از نزد محمد بنان سلیمان را  
 سا هو کار ساکن اریکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخت بنده و بست نموده  
 فتح محمد صاحب هم میجده هزار روپیه با دای مشابه برادری خود از سا هو کار مذکور  
 بتصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاهر خان اطلاع یافت عبد الرشید  
 عازم بالا پور می شد و آن صین سا هو کار مذکور برای زر خود فراموش و حایل گردید و  
 هزاران متلع و سرداران لشکر صوبه قلعه دارالاماره را در باب دانی  
 مبلغ مذکور از نواب معز الیه بهر صورت که سببش خواهد شد تاکید آکید کرده را خود  
 گرفت چون نواب رسید سرداران لشکر و هزاران متلع بخت و تکرار ما بیان خود با  
 سا هو کار در پیش آورده تا دای مبلغ مذکور نواب را در دارالامارت باز می دادند  
 سا هو کار مذکور نیز انا غننه خود را جمع ساخته مستعد بچنگ گردید فی ایجاز بختش کو

بیار آخر قلعه را مع صاحب شجاع جان خود در باخت و نواب یغما کرده بیک حمله لاورانه  
 شهر شد اما هزاران میواتیان و سا بهو کارند کورارک قلعه را مضبوط ساخته تا یک ماه  
 درند و کلید قلعه سوا سی ادای حق خود مانده سپردند چون این کیفیت معروف حضور  
 نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ مابیان سپاه و سردار و زرها بهو کار از  
 خود بر سیل داشته آتش فتنه صوبه را بر نشانند پس بعد وصول مبلغ مذکور هزاران  
 بواب قلعه نواب سپردند و سا بهو کار از خود بر سیل داشته بار کرده راه ارکات  
 چون سپر گشته بالا پور رسید احوال پسران شهید بدان موجب که سابق مرقوم شد خطه  
 و شفع ایشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قیدرمانی کنانید اما فقط  
 علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پین روانه کرده بهر دو برادر اگر و در  
 بلخی که شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون سا بهو کار بارکات رسید  
 و رات شهید فایز سررینگ پین شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال  
 مکان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت و بلائی دو گونه نالیدند  
 حسب مونسوت به دلاسامی ماتم زدگان پرداخته مبلغ هجده هزار و سیه بارکات  
 نادر و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانید و نزد خود طلب داشت تا بیز و برادر  
 شان مظلومی بیک باس ضروری نخدمت بنی عم رسید آرمیدند و صاحب معز  
 یاد از پسران خود زیاد و شفقت و عطوفت داشتند

خود انداخته بسر بردن مناسب است خواه نخواه از برادر و والد و خصم گرفته  
 برادر خود باز عازم پایان گماث شد و از عبد الوهاب خان برادر خورد و نواب  
 علی خان و الاجاه بن النورالدین خان گوپاموسی که صاحب جاگیر حیدر بود  
 نوکری پیدا کرده بسرداری هزار پیاده و دو صد سوار نام آوری انداخته  
 بسر برد و برادر خورد و خود را یعنی حیدر علی صاحب اسرار سوار مقرر کرده بود  
 هر دو برادر با اتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عهد حکم  
 نواب دلاور خان حاکم صوبه سرپالیکاران بالاگماث بنر پاشی صاحب  
 نرم ساخته باز یک گیریمت گماشتند چنانچه پالیکار میوشش مفت  
 و بیست هزار پیاده فراهم ساخته پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور و الوماشته  
 و سستی کال کوری کال الوماکوسی درگ الومتری و رگ الومغیره رانزیرسان  
 ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفته رفته تا متصل صوبه سرافوج کشی نمود  
 که در تصرف پالیکار ترکیسی بود گرفته علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کما  
 سه صد پیاده و هفتاد سوار مع فیصل نقاره به بند بست آن نواح و حرا  
 مذکور گذشت بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را که وقت ترقی دولت  
 ارکات طلب داشت قضا را بهمین روزها شهباز صاحب از عبد الوهاب خان  
 از آنکه شان و منزلت خود در خجده خاطر شده بچید و کد بسیار خجده  
 از خود برده که معراج او



زاری سید پیاده و پنجاه سوار تا فرود ساخته بود چون در جنگ دیون اهل تعلقه  
 در خور و در قلعه مذکور تهازش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت  
 وقت یورش بر تعلقه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کار پیران مذکور  
 زری صاحب مرحوم هم پشهباز صاحب سپرده بند و بیست تعلقه و حرمت  
 نو تسخیر بزمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسریزنگ پین نمود  
 صاحب معز الیه سواران را بسزاری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر  
 پرواز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبیده شسته همو بجا آسود چون در شب  
 حد تولد دختری رحلت کرده بود در انوال عصمت شعاری را از اهل قرابت خود  
 خواستگاری کرده و بعدش عشرت اشتغال فرمود آن دختر نیک اختر را که از تاز  
 دولتندی بسن نیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از لطن زوج خود دختر  
 زیک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب بسریزنگ  
 پین چنان راه سلامت روی می پیود که همه عیان راج بلکه مسند نشین یعنی حساب  
 خصوصاً نند راج کار پرداز که خسر چاک کشن راج و دیر مسند آرای آنوقت می شد  
 شیفته احسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمعی در آن  
 اکیواریان قدیمی خود برگزیده زیاد شفقته داشته بدل در ترقیش میکوشیده  
 رذات پابر کاتش مقدمه الجیش مید استند و اجازت جمع بندی سوار و مردمان با  
 زاده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و بزم گاهی نند راج از خود جدا  
 می نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلاش یعنی شهباز مناس  
 مع و ابسنگان در دیون اهل سکونت داشت فکر شاد می کتخت می برادر خود کرده

بسیار از صوبه سیراستید شهباز پیرزاده عرف شاه میان حصار کلمه  
 داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور  
 بود مخدوم صاحب سویم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبه ششم بود  
 نامزد نمود پس با دای بیسوم شادی کتخزانی بطورد کنیان پذیرفته آس  
 چون از آن زوجه شریفه دختر تولد شده در ایام زاجلی سبب غی  
 فلقوه زده از کمر بدن زمین بخوابید منقذت ساسل مسدود گردید  
 می دیگر بود درین اثنانند راج را بند و بست ملک پایانگماث که جنو  
 یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و دند کل و غیره ضرور افتاده مع لشکر  
 بعضی نمایران آنجا طریق بغاوت سرکشی پیورده ملک یران ساخته جلا و طره  
 و دند قریب یک نیم سال به بند و بست آن ضلع و تنبیه نمایران بغسی نامور و  
 مردمی و بهادری خان شجاع در آن مهم چنان بظهور پیوست که زبان ادانی  
 با پرگوهر هزاران آفرین تحسین بر فرق شجاعش شاکر گردید و در حبلدومی از  
 نمای نمایان به فیصل و علم و تقاره و پالکی خاص لوای مع اجازت فرامی سواد  
 بار یعنی تفنگچیان سر بلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعده فرنگ  
 تصد سوار علیجده فرامی ساخته بفرج خاص نامزد نمود چون از انجام مطلق  
 کردند اهل شریفه خان شیخ برضا و رعیت خود شوهر اقبال متظر را اجازت  
 کتخزانی دیگر داده درین کار پرمهر شد تا خان شیخ بصوابد پدید برادر کلان یعنی  
 صاحب میر علی رضا خان قلعه در معزول گرم کنده را که در آنوقت بل علائق  
 مان در تعلقه بار محل قامت داشت زاد را حله و بار برداری فرستاده

تسبیح خواهرش البتد مناکحت خود در آورده اما البته اول بابانوی خانه کرده با عزت و  
 شرف میداشت بلکه زین خانان خود میدانست جمیع اهل قبایل شرایط تعظیمش بجا  
 میآوردند و دیگران را که از اهل حرم خاص بودند با طاعتش و کشته بود و خواهر دوم البته  
 به سبب بدبختی نامی طالب العلم منسوب شده فاما خواهر سوم را که ناگه خدا بود در هر آن روز  
 چنانکه رضا خان منسوب کرده با دای مراسم تمنیت پر و راحت و تمامی برادران نسبتی  
 بهر نشان از خود جدا کرده هر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کرده بود اما تا سه چهار سال  
 از او شایع را اولاد نشد آخر بدیده روح پر فتوح حضرت شیخ مستان لی که برادر کلان  
 نصرت حمید صاحب کرد در وسط شهر کنجین نگر عرف کنجی پس پرده اند می شود و چون  
 بارگاه آسوده اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعه راسی درک  
 از بیخ هنوز آرمیده اند و کشف و کرامات خرق عادات آنحضرت قدس الله  
 تعالی هم در میندود کن مشهور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند  
 گران مستند بلجی بجز را بوده نیاز باؤنت با میگردند چون وقت قبولیت دعوت  
 دنی جاه و حشمت بود تیر دعا به بدت حاجت در شست و شجر امید بار آور گردید

تذکره پسر سعادت مند با دیگر کیفیات

تسبیح و البته بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن میبگذرد مراد آورده که کاشانه و دولتش  
 شرح سعادت منور شد و شام آرزو و صبح رجا مبذل گشت معنی نیز برج دولت حشمت  
 هیزم جاه و عظمت به بیستم شهر و پنج در اول ساعت روز شنبه سن یک هزار و یکصد و  
 در هجری در قصبه دیون اهل روشن شده ساحت تمنای پدر و عم و شهبستان آید  
 بین را نورانی ساخت ابواب خرمی و خوشدلی و شین و بیگانه کشود

خان شجاع ازین موهبت عظمی حسین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب مراسم شکر  
خالق جان آفرین تقدیم رسانیده تا چهل روز جشن هایون محفل عشرت شمعون  
داده در خرنیه کشوده به بدل نوال ملاذمان و سر دارات رفقای خود را کیر تو نگر گره

نقطه

<p>بیرم شادمانی شاد بوده چو شیشه صاف دل خرم شسته نه از گردالم در دل خباری کشیده پاسه در دامان راحت در دل بسته بر روی تفکر همه سباب عیش و کامرانی</p>	<p>ز فکر این و آن آزاد بوده ز نقش فکر لوح سینه شسته نه از وهم و خیالش اعتباری در رون سر پرده در حیب فرغت که کرده باده از جام طسیر پر همه بود شای و جوانی</p>
--	--

عینچه دلهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به بر کسم  
آن سعادت مند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نبواخت یعنی از آن روز خود  
دولت و اقبال استقبال نمود چون بمین انقاس بطون حضرت میپوست  
پسر توله شد میپوست سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاطتش سر مو تاجا  
تغافل روانداشت در آخر همین سال نواب نظام الملک نامه جنگ برای  
انورالدین خان گویاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست تم بداید  
محمی الدین خان مظفر الدوله همیشه زاده نواب موصوف باخواهی حسین دود  
عرف چند اصاحبنا یطه در میدان آبنور گده در سن یکهار و یک صد و شصت  
دو هجری قتل گردیده و نایطه مذکور بسیارش فرسایس در ولست صوبه ارکاٹ

نشده بود و نیز بند و بست آن صوبه و بیهوشی سرارت کیشان آن ضلع فرزند  
 خود قرار داده عازم کرناک پایان گهاٹ گردید و همسر پالیکار بالاکهاٹ و لاو خان  
 صوبه سرامع سامان جنگی حضور طلب شد از آنجا که راجپوری نندراج از  
 سیور و اله بالشکر گران و حیدر علی خان نهضت کرده بحضور سید شریک معار که  
 آن در میدان جنگی بقصورتور افتورافا غنچه کر پی کنول نواب موصوف در سن  
 هزار و یکصد و شصت و چهار بهیروی شهید شد پالیکار آن کمپلی مجید و وقوع این واقعه  
 افزای اطلاع احدی راه دارالمقرمای خود مسر کردند و خان شجاع با جمعیت توپچی  
 نصفت و زور شکر پراننده شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهی حقیقت  
 تا راه بالاکهاٹ گرفت و سده چهار شتر پر خزانہ عامره که بعیان غارت کرده بود  
 محنتها را تنبیه کرده داخل خزانہ خود نمود و مراجعت لسبر بزرگ پٹن کرد

**دقیق حیدر علی خان بهادری مع دیگر واقعات که درین کیز او کشتن و وقت بجز**

در زمان ریاست چک کشن راج و دیر سند آرای میسور و کار پداز کر اچوری  
 مع در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده بهر جا سر شورش برداشتن و  
 است سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سر کشیده بودند و بار سال  
 پیش معمولی نمی گرایند و خصوصاً دیوراج برادرنندراج طرق نمک حرامی  
 به پیرامون محل راجه بزرگ بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراکنده بود  
 راج بتایند و تدا بیر عدد و شکن خان شجاع اعدای دولت و اما در این وقت  
 بین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل باور خنده با افتاد

تفصیلاتش اینک چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش مرجع الراجعه  
 بمیسورتافت و خان شجاع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار را  
 و هسور و پاگلور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اشنای راه خصت گرفته همه  
 خود ستافته شیوه بغاوت اختیار کرد بدستورستلداران و پالیکاران آن  
 سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ و المعنی شدند  
 بندوبست آن ضلع سوار خان شجاع دیگری را تجویز کرده که مصرح لازم شیه  
 سیرکوه و دشت دیرین کارامور ساختند و با جمعیت خاصه مع برادری شاه  
 صاحب خوب صاحب کنی جمعدار و هزار سوار و به مختاری کل امور خصت کردند  
 خان شجاع شبان شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت رسید  
 و باز وی مردانگی و شجاعت برکشاده همه مارازیر ساخت گنگارام بد انجام  
 ساخته پیاداش عمل شنیعش طوق وزنجیر نمود و بیک حله مردانه سر و بیک سر  
 از بار و دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرگون بر خاک عدم بجوابانید غرض  
 دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعات کوهستان آن طرف یعنی در  
 هولی درگ چین رای درگ و رتن گیری و رای کوه و هسور همان مستقیم از ما  
 خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه در هر قلعه مقرر کرد و بوفور حشرات  
 اقبال منظر و منصور مراجعت به دارالریاست فرمود و هر آن ایام سردخان  
 خان نامی و محمد عمر پدیر محمد علی کندان گونسا از سمت کاش به ملازمت  
 بعد از عده به رسالدارانی مردم بارامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج بر حسب استدعای نواب محمده

الدوله سمت تهرنگر عرف تر چنایلی و ظهور شجاعیت  
 اجماع در آن مهم و واقعه بین کجیزا و کشتی نندراج

پس پسر پسر علیخان سراج الدوله والا جاه بن نورالدین خان شهید کار شکر کام  
 چندام نواب ناصر جنگ شهید در قلعه تهرنگر سپاه گرفته بود حسین دست خان  
 است ایما حبنا یطه که به کوبک فراسیس چلیپی از طرف هدایت محی الدین خان  
 جهان جهلک ارکاٹ در حیطه تصرف خود داشت باراده استیصال تمال دست  
 ده هزار است پرداز گشته چند فراسیسان و لشکر خاص خود کینچ شش هزار سوار  
 ملی مورچا پیاده بود بعزم تسخیر تر چنایلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرد  
 محفوظ خاندان آتش فزونی گردیدند سراج الدوله بلا علاجی چون حیران صبح هم بی رونق و نوب  
 و پیغام دانهن شہامت جنگ برادر کلان خود را نزد کار پرداز میسور رسید آنکه کرده بران  
 با بایر خیزد به گزرتی انتساب نموده اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور  
 شود و نیز بدین  
 از آنجا هم بنیویض چند قلعه عهد و پیمان بکونر بندر دیونا پین که از قوم انگریز بود موکد  
 خیز نموده ابوجی از ایل فرنگ طلبیده بود نندراج کار پرداز میسور نظر بر همچو ملک  
 ز خواب بیداری حرص ملک مال بکلم آنکه فرد از حریفان نرود حرص که رویم برگ  
 پچ نموده ایمان تشنه جگر بر خیزد با ما را او و دیگر الیکاران اتفاق کرد و  
 تر چنایلی بود مع خزانہ و تو چنانہ و شکر که هفت هزار سوار رده و از ده هزار پیاده  
 بی رو آورد اگر چه راجه مسند آبر این معنی رسانند نبود اما دلوا می بر کرد

رفت و بتواب محصول زر و آذوقه و غیره سامان ضروری هر چه که می بایست  
 و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکر این سراج الدوله بوده کار شجاعانه نیک  
 و بار بار بشکر فراموش چند صاحب شمشیر چون زده بر بار شکست میداد و قزاقان  
 که قازخی خان بید سر در شان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعبیر  
 و خیمه باوراس گاوان و غیره اسباب می طلبید و در یک ششخون به تیرا پنه  
 کوشش شایان و حمل با می مردانه از فوج هر اول فراموش و ضرب تو بایست  
 کشت در هر آن خود سر بلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل آن خان  
 که در دلوای منگوت که سابق در جمونیجا بیستم کلام الله از منگوتانی زنده بود  
 ترعل نایک حاکم مدبره عمد و پیمان بعدم فراحت حالتش در میان آورده و او  
 آخر از قول و قرار منگوت گشته دست تغذی و شهوت مرآن زند در محفظه  
 کشیده شد که آفت یافت تا رخ اوست پس فراموش ت چو پیغام  
 فتحیاب این ماده تاریخ است سرخرگشت از قرار مدار که بیستوی کرده بود بر لطف  
 مبلغ زر و نقد یعنی مشاهد شکر یا نشانی هم خرج ششماه پیغام در دستنورد  
 لا حول خواند و بر عمل تجربه خود و پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاص یا از آنجا  
 پس خان شجاع و دیگر سرداران بهاد و عش از اطراف قلعه جنگ انداختند برای بیرون  
 بعد منعکس شدن معامله از فراموش راه مصالحت امتداد پیوده چند سپاه یا در خواست  
 خود طلبیده بود سوگ این اسباب جنگ مثل توپ بندوق و شمشیر با بیت نمود  
 از پهلوی قمیبت میطلبید و گوند از ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن ت تر  
 چون سه ماه دیگر باز زد و خورد گرم بود کتوشنا بر اوستی خان شجاع هم



شهرید شد آخر الامر نواب محض و فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتقد خود را مع جمعیت  
 همان قلعه و آنه سازید تا کلید مانده اش گذاشته ما به بند و بست رکاب بجاییت انگریز و انگریز  
 تندراج دانست که افسون تدبیر و غریت مردانگی خود در دل ما برگشته اثر کرد همان زمان بحیرت  
 خود نازان گتی گوپال اگر برادر قرابت خود می شد باو نیکت را و برکی و خوب صاحب جمعیت  
 و سید بدلی دکنی جمعیت را امر سنگیر ابا جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار و زینب و  
 قلعه توابعش تا کلید کرده روانه نمود چون ایشان نزد روزه قلعه رسیدند کلید قلعه  
 ایشان فرستاد چون آن روز میان همدیگر بسیار بد و نحس آید و ساعت هم منحوس بود  
 ایشان عذر روز بد و پیش آورده گرفتن کلید با بر فردا قرار داده مراجعت نمودند تندراج  
 این معنی را که بایفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از معذرات شمر و پت و دیگر اشخاص  
 مذکور نجوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه رفتند و داخل قلعه به بهانه سوال جواب  
 تنها گتی گوپال و غیره سرداران را طلبیده قید کرده آلات حربی ضرب ملازمان ایشان  
 را علیحدگی گرفته بعضی را براند و بعضی را متعب ساخت و باب قلعه بند کرده همه شکریه  
 چند گلوله توپ پراپند تندراج بر پیش خضب آورد و اندوهناک گشته تشویش تمام ندانست که  
 عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود نبود خود مشاهده نمود آخر حسب صواب دیدگان  
 شجیع ناکام و پی مطلب بسوی ستمی منگل مراجعت نمود بحالت اینکه خود سجد و کسب بسیار با  
 هرست شدان با دزد خیر سه چهارک بدن رایگان صرف کرده آخر کاری نگشود سوار لاریا  
 رفتن نتوانست راجه منند نشین ازین معنی بخیره خاطر شده است  
 رینه ماه فرستاد  
 لهذا عسرت خرج بمرتبه کمال عاید حال لشکر پانوش شده بود بجای  
 مت زید پیرین  
 روز با لاجی روانا سه گروه پونا اول فوج کشتی باین مرتبه  
 بدر آمدند و بعد از

صوبه سیرانواب لاورخان را پرگنه کولار جاگیر داده بلونت را و امیر خود را بضبط و ایالت  
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجاع خالی یافت بی باکانه و عدم  
مراحمت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده  
تئاتر جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آورده و راجه مستند نشین چون  
دید که غنیمت زور آور شده همه مواضع متعلقه خود را تصرف کرد و سوامی قلعه بنگلور و  
ماگری درگ و والی مقر و ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف تر چیا پالی بسبب تجربه کاری  
و خود پسندی و لوای منقسم ماندند راج را خطوط متضمن خرابی ملک تاریخی رعایا و  
برای بار بار نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای تنگ نخوست که سوامی بند و بست او خود  
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود متور و قصور او یافته بود تحت پریشان  
حواس گشته بگذاشت کرور و پیر مقدم جنگ صلح فیصل ساخته اگر چه غنیمت تمامی  
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما بهانه های خود و عمال از مکانات و قلعات میسور برداشت  
نمود بلکه از اول زیاده قائم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت تاراج کردید که هنوز آب نشد  
القضه چون نندراج بستی منگال قامت داشت سپاه لشکر بنا بر مشا بره خود مزاحمت  
بحال لوای رسانیده بر دیویشین بهر نانت ستند لیرا و ایشان را به بنجان چرت شیرین  
فمانده تر و راجه روانه سرینگ پین نمود اما خان شجاع را که بزرگش اعتماد تمام داشت بری  
سنگه نامی جمعی را که از قوم را شهر سردار صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص با یکاه خود  
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تنگی دست و عدم رسیدن مدد خرج لشکران کاه  
بجاری رسید که بری سنگه مذکور پس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود بر  
برادری مزاحم خورد و خوابی لوای شده دهر نانتست حتی دریا بر چپانه خاص و

آب بند ساخت دلوامی بر عیاشی بجگر شده از جنس پارچه و ظروف نقره و طلا که بنا بر ضرورت  
 در سفر با خود داشت معجزه نشانی نقد در عوض مواجب ما میانه اشن اده او را بر طرف نمود  
 چونکه جمعی از مزبور معجزه مخصوص گشت کامیاب از آنجا که چیده مع احوال انتقال بر راه سرریگ  
 پس بقاصد دو گروه راه فرود آمده بود و هر هیاالش شب پنجوشالی تمام که فالی از وسوسه  
 و دغدغه جسمی و روحی یافتند از حوائج بشری فارغ شده همه با بر لبه اشراحت در آن شب  
 بوقوع این حال خان شجاع هم برآمده پیش دلوامی رفت و زبان طعن بر کشاده گفت که این  
 چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوامی اطلاع خیر خواه همی از آن تو که  
 راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که هیچ کس نشان بود بی اثبات حق زرشا هر چه ساین  
 دور از صلاح و فلاح زیرا که یک را بچنین مراعات بی ثواب شمع کردن بر دیگر جمعی از آن سرداران  
 لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاد و جوایمی چنین  
 وقت بد بود و تنبیه باید نمود اگر اجازت شود دینش پر داخته آید که عبرت دیگران شود  
 دلوامی بر این معنی گوش رضا نهاد و التماس تنبیه اش نمود تا خان شجاع از آنجا چست  
 بفرودگاه خود آمد و پنج صد تفنگچی آن را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک  
 ناگاه بر سر غفلت شعار آن اجل رسیده در تاخت و چنان شلک با بخت که بعضی از ایشان  
 بعد از بیدار گشتی بر همون بستر خوابی است بازده بخواب فنا سر کشیدند و بعضی از آنها  
 با تیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود را در باخت عرض تمامی مرد برادرش را مجموع  
 تکمیل امر مذکور تمیغ و هدفت نوک سنان ساخته احوال انتقال آلات حرب ضربت رسانا  
 ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوامی آورد و او سوا اجناس  
 ظروف نقدی که خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بجان شجاع از زانی

داشت پس آن شجاع دانا پندار عدو مالی و دین شیخ زوی مشهور عالم گشت بعد چند روز  
 دلوای آن شجاعت منش اطلبیده برابر خود پرسند نشانده مشورت صلاح کار خود کرده شکوه  
 تمییدی و عسرت خرج روزمره و پیش نهاد خان شجاع پس سرانجام این امری تحصیل زر بزرگ  
 همت عدو که از خود گرفته چون شیر عزان مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهفتند بر  
 و در عرصه یک سال هم نامار و ناپله بار از زیر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از آن کسی  
 که بخیر خواهی تمام استقبال نموده بر حسب خواست فکر ادای زر کرد و از جان مال  
 امان بخشید و کسیکه پاز جاده امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان حسب  
 مسند نشین بوده برسانیدن تر راضی نشد بزور بازویش چنان خواب و تامل کردید که  
 نام او و اولادش از جریده روزگار حک گشت بر پالیکاران تعلق بینی و بر پاچی که سخت  
 سرکش بودند بحسن بهایر عدو مال دراخته آنها را مع عیال اطفال و خزانه و دیگر اجناس  
 اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخته های گران قلمچو با  
 که باصطلاح دکنیان لکڑکوٹہ گویند بنا ساخته تماشه خود گذاشت اطراف جوانب آن همت  
 شهرت و عبرت سیاست که لازمه ارباب است است در انداخته ملک بضبط و باعینان را در  
 اطاعت خود در آورده و نمدراج از زمین فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر  
 همت نموده بود خوش خورم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران یعنی مع کرده و  
 نذر نزد راجه روانه دار الزیاست کرده نصف سیاهمی خجالت از حیره حال شویش  
 باز بعد چند ماه جمع را بر می بند و است طرقت و دیگر کار پالیکاران و غیره مع  
 روانه کرده بود ادب اعیان میسور که نزد مسند نشین بودند بر همه قویترین غریب  
 و تحریرین طلبیدن کرده از راجه خطوط طامیت و تسلی خاطرش بر فرانس می آیند

این صورتها در کتاب تاریخ هندوستان درج شده است

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتد که عرصه دو سال منقضی شده بود به تدریج  
 سفر در مانده و تمامی ملاقات فرزندان و وابستگان که در قلعه دارالریاست سکونت داشتند در  
 از حد بیشتر داشته فرصت وقت بحسب بجز دور و در خطیط راست بر سبب تمهیدها کانه فاسان  
 دارالریاست گردید و خان شجاع را که بنده و بست پالیکاران بهمت گماشته بود و خطیط  
 مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و تمهید ساخت چون خان شجاع بر و انگلی هندراج  
 به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخت بحسب  
 خاص که دو سه هزار سپاه بار پنج صد چینی کار و دو صد کلاه پوش بر فرود که از پیروی و کوریا اند  
 و غیره نیز با پیشی بسیار طلبیده بود و چهار هزار سپاه که از انگلی و مهشت صد سوار و چهار پنج سرب  
 توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سواد ما مانند سر سینگ پیش فرود آمد  
 و در آنوقت احوال دارالریاست و آن دولت چنان بود که در بنده و بست ملک شمالی تصرف  
 مرهبطه تا چتر که در راه صوبه سر او از قلعه چهار فرسنگ فاصله زاید رفته و عمال غنیمت بند و بست  
 و موضع کرده تحصیل زر کمانی می نمودند و گوپال او مرهبطه ناظم مریج که بنده و بست صوبه سر بعد  
 عزل بلونت را اومتعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعه بنگلور را محاصره ساخته اما سری نواس  
 بن مگت را اوبری که قلعه را بنگلور بود دل از دست داده قلعه امضبوط کرده بدله می تسلی خاطر  
 محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیمت تردد شایان بعمل می آرد و اعیان دولت میسور شریلی  
 عقل و هوش کم کرده چون پیرزنان خفتان صفت انظار مردم میدان شجاعت می کشیدند  
 چون هندراج و خان تهور کیش فانی در دارالریاست هند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد  
 پس همه با دفع دشمن دولت مشورتها کرده تمامی سرداران و جماعت داران را طلبیده و بنده و بست  
 ملک از دست رفته بودند ایام مشورت پرسیدند چنگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدلت بر قبیل سوار شده زرم آراشوند ما همه گریه و زاری در جان نثاری قصه بخوابیم کرد و الا ما  
طاقت کجا که با جمعیت های قلیل خود مقابل از افواج کثیر مرطبه نشود

ذکر شکست یافتن مرطبه یعنی گویال از سواران بنگلور و ریز و رازوی خان  
شجاع و بازرگان شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرطبه مع دیگر  
کیفیات و اوقات سن یک هزار و یک صد شخصیت مرطبه یعنی

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس  
شدند و خان شجاع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یادی  
جستند هرگاه خان شجاع بلا تا مل سرانجام این مهم بر ذمه است و الا نعمت خود گرفت  
و راجه مسند آرا بعد هزاران هزار آفرین و تحسین به ستیبه خود کشیده بخواب خان بهار  
خوانده مکرم القاس در نید و بست ملک و تبذیر عدا نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود  
با مسند زرین و لوازمه آن مع خزانه و توشکخانه و فیلیخانه و غیره بیرون قلعه فرستاد  
پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و بهر امور مختار کل کرده بان خصصت داد و از دیوان خانه  
خاص تاؤ لوری مع اعیان پایاده آمده و دوا نمود آری مصرع هر که شمشیرزند  
سکه بنامش خوانند چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط جمعیت های خود بیرون  
قلعه رفته در میدان کرکیت فرود آمدند پس راجه و دیوانی همه جمعداران را با طاعت  
سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف خصصت بزرگان آوردند تا از آنجا خوب صاحب  
و کنی جمعدار و ستیبه بدلی که از قید نواب محمد علی خان مخلف یافته رسیده بودند و جماعت ایشان  
سه هزار سوار بود و در حیم صاحب یعقوب صاحب امر سنگه و میز بجلی با جمعیت های خود ساکن

جنگی مستعد شد سپه سالار بهادر شدند بدستور چند سران پیادگان مندیل کلاه پوش مع  
رساله خود بر فاقه بهادر اقبال مند بهت گماشتند و دیگران بخت و تکرار مبلغ ماهیانه  
در پیش آورده در دارالمقرمانند پس سپه سالار موصوف همون جمعیت قلیل که چهار پنج  
هزار سوار و دوازده هزار بار و پیاده شوش بهت ضرب توپ و بلا تامل بر دست مردانگی را  
تاب جسارت داده همت بنگار کوچ کرد و در دو سه روز به بند و بست تمام در سواد چمن  
پیش فرود آمد مرهشه ازین معنی خیر دار شده پانزده هزار سوار را بقایله روانه نمود چون خبر  
ورود افواج مرهشه رسید سپه سالار روی همت از آنجا کوچیده در جنگل بڑی چون شیر  
گر ستم اقامت و زیدر دیگر خبر واقعی فرودگاه افواج مرهشه طلبیده با یک هزار  
مردم پار و چینی کار و دو صد کلاه پوش خود دولت از عقب شان تاخته چنان زد که اهل غنیم  
تمامی اسباب گذاشته و بفرار نهادند و بعضی با اسیر و قتل شدند پس از آنجا بعد شجون  
که عین بدبیر عبرت نمائش بود کوچیده فایز ننگار گردید و در سواد بسون گوری فرود آمد خط  
طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر بنیه غنیم دولت موسومند سر نیواس قلعه دار محصو ترقیم  
و ترسیل نمود چون اواز جنگ مرهشه عاجز آمده بگی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه بغنیم سپارد  
و بعلامه حفظه نشان میدری خاطر جمع شده چند اتواب خوشی رو بطرف لشکر مرهشه پراشید  
مرهشه از رسیدن کومک قلعه خیر دار شده دل از تسخیر قلعه و مور چال برداشته بدبیر شکست  
فوج کماک در افتاد و بفاصله دو فرسنگ بر راه سوندی کپ  
ت تمام فرود آمد  
بود روز دیگر صبحی سپه سالار شجاع لشکر خود را آراسته میندود  
سپرده توپخانه را بر رود ششم بجانب لشکر مرهشه روانه  
افواج خود پر و اخته نرم آ اگر دید اما از شکلهای تور  
یران جنگ آرموده  
مردار گردیده به آراستگی  
بجاعت نشان که چون

قطرات باران میرنجتند همت در باخته تاب مقاومت و محاصمت در خود نیافته بگذشت  
 بعضی اسباب رو بگریز نهاد و سپه سالار شجاع ظفر یاب شده مع اسباب گذاشته او  
 نفرو دگان خود مراجعت نمود و سر نیواس تسلط را ببطایفت الحیل و به بهانه ملاقات  
 طلبیده همراه لشکر داشت بگیر بیک نامی را از رفقای خود بجاست قلعه مقرر کرد و غنیمت  
 باز لشکر یان مفروز خود را فرا هم ساخت به سوادند و کجا مستعد آموذ جنگ بود سپه سالار  
 شیخ از بنگال کوچید و بدست فرسنگ راه بالا پور بکلان فرود آمد تا دور و نزدیک و زبیر  
 و شبی قابو یافته باز در تاخت به شکلی های القواب و بنا و بوق صاعقه باران های آتش  
 نشان چنان لشکرش منتشر ساخت که موش و حواس مردانگی همه با چون رنگ گل از  
 خود پدید حتی که لشکر یانش همه اسباب جنگی و احوال و خيام و غیره گذاشته آواره و نیست  
 گشتند سپه سالار ظفر بر آمد و سردار لشکر مرسته بر طور از آن مملکت جان خود با سلامت  
 بیرون برده ببنگل شتافت بعد ده پانزده روز باز بفرایمی سوار و پیاده و پیر و اختا بجز مقابل  
 مستعد گردید و آن اثنا از پونه خبر رسید که چون ویسوس را و بها و سد اشوی پس بکلان  
 یا لاجی را و تا که او ای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک بنده را فرشته به سکه لاک  
 سوار و پیاده پنداره و سی مد ضرب توپ همت زلی تاخته و از اختلافه شهنشاهی را عارت  
 ساخته آخرا دست قدرت احمد شاه درانی که جز زمان شاه میشود با چهار سته بر مال  
 که فی دسته و ... سوار مقرر است در رسیده بود و دید آن کتیج پوه متعلقه پانی پیش  
 کرناال سزای معقله ننان خراب پایمال شدند که نام و نشان جنگی از جهان سستی  
 ناپدید گشت و بالا اع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت تاجی  
 لکوها مردم منعم و پر اطر شده بود آخرا امر از بس تالم و تشویش جنون پید کرده



بساط حیات به آه و حسرت در چپید پس گویال او ازین سانحه وحشت اثر تاب مقابله  
 لشکر غضنفر نشان در خود ندیده آواره دشت او بار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی  
 خود مراجعت به سرانمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپه سالار <sup>بانی</sup> تعقیبش  
 کرده تهازجات مرطبه را از قلعات تعلقه میسوری جارا جنگ بعضی جاربعت نامی برداشت قلعه داران  
 و عاملان خود را جابجا نصب کرده مظهر و منصور مع اسباب غنائم اعدای مفروضه نشان ظاهر  
 و اطمینان ظاهر مراجعت به سریرنگ پین نمود و بی بند و بست کارخانجات دارالریاست  
 چنان بود که همه جمیع داران سوا مع جمعیت های خود که مجموعاً سه چهار هزار مردم بود تیار شده  
 بنایر زرشا هر خود با ابواب در یچهای قلعه مضبوط ساختند و فراموش کار و بار هر فرقی گردیدند  
 و سرداران بر دیوڑهی های راجه دلوامی بتر با آراسته به بخت دیگر استعد بودند و احدی را از  
 اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون بازمی دادند سپه سالار صاحب  
 شوکت بر بے اعتدالی و بد سلوکی این جماعه بر آشفته در فکر تنبیه معقول آنها بود درین اثنا  
 چونکه راجه نندراج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بزبان زن تره فروش خرابی  
 حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصله مقدمه آنها ساختند شمع  
 حیدر دل مراسم خاطر جمع و سخنان تسلی و دلداری و دلبری آنچه که مناسب حال و وقت بود  
 از زبان بے کین مودی ساخته پیغام خیر خواهی داد پس روز دیگر جمیع داران هنگامه آرا  
 پیام فرستاد که ما هم حقد را اینج و ملت ایم که از چند ماه بے مشا هره و بے خزانه سر کار سرگردم  
 و خدمت یووه ایم اگر اجازت دهند بشکرت شما پراخته بند و بست مقدمه خود بهم کرده آید  
 لیکن یقین شمارند که تادریوانخانه و محل زبانه ایشا کلوهای آتش فشان با نهایی اجل نشان  
 چون اقطار امطار بار دو و دوشک اتواپ بنادیق در سر نخوت پوچ ایشان چون <sup>تعلیظ</sup> این

نه چید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما با قبایل این معنی پروازید فهو المراد و الا اطراف  
 قلعه پوره با و بیله ماهم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند  
 بی هیچ و ترودد موجب خود توانم گرفت چون جماعت داران سخنان عبرت انگیز آن شیرصولت  
 گوش کردند ترسیدند مبادا که بر خانه های خود که در بهادر پوره ترود عید گاه قدیم که عربی تهری  
 محم علی کمندان خوب آباد بود و در سوهار بیله بنا ساخته بودند فتنه برپا شود پس اجازت  
 آمدن قلعه بعد و دی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری با دو ضرب توپ جلوی  
 و ششش بقصد بار و دو صد پیاده نیره بردارد داخل قلعه گشته جای از ملاران جوق جوق  
 گذاشته نزد راجه و لوای رفته بدلا ساودلدی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران  
 هم سخنان چرب شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص عام نموده باز بفرود گاه خود  
 مراجعت کرد و دیگر با همین قدر مرزم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر  
 دیوڑ بهای زنا نه راجه و لوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم بسبیل  
 رسیدن آیت اشیا ضروریه محالات بند شود همه با قبول این معنی نمودند پس در و نهار  
 پیاده را با سلاح اندرون طلبید و بر دیوڑی های زنا نه راجه و لوای چون نشانی عرض  
 در دو ستره وزیند و بست هر استه و چون کرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص  
 رفت و چند همراه بیان خود را به بهانه و بر نادان درون دیوانخانه که چه دیوڑی نامند قائم کرد  
 خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصلی ایت باید که حساب تقدر  
 ما بیانه داخل دفتر تو شکنجانه و خزانه نموده در خود بگیرد و دسترهای خود را از اینجا بردارید  
 مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کبری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب  
 ما هوار فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود را دست بردید

این بگفت ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک کیل و متصدی در کچری حاضر و آشت  
 دیگر گسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آر است  
 طنبور و مفر زنان و بناویق جیبان در سربازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهد رنگ  
 آنجا رنگ بر شو شکه حساب الایاء و اشرفی خاطر و الا عمل کرده با یک و نویسنده حساب  
 به کچری حاضر شدند پس شمع و انا خود کچری نشسته حساب ماهوار برادرهای هر هر  
 جمعدار دریافتند نویساننده فریاد داشت آن نزد خود گذاشت و برای موجود است  
 جماعتی ایشان را طلبیده چون جماعت داریه سوار ششصد سوار و پنج صدی  
 سید سوار و دو صدی را صد سوار موجود بودند اما از راهوار با سازش متصدیان  
 تو شکنجانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلبت بر میگرفتند چون هم از شین  
 ادراک برین سرشته عین فتوح و قوت یافت بر عین متصدیان تو شکنجانه بهم بر آمد  
 چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها موجب پایه بی موجود وضع کرد  
 حساب ساخت ازین بر جماعت دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار  
 اسپان مشتراک خیام و ظروف پارچه از روی فریاد داشت گرفته بر طرف ساخت  
 جمعدارانیکه در زرم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشا هر یک آئین بانیده باز بحال  
 نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید و اسان ایشان را داخل سبیل خود  
 کرده در عوض آنها بفرایمی بار گیران متوجه گردید و از فرود دراز و درست

ذکر پنجیده خاطر شدن نشندراج مکررا از داماد خود و رفتن او به  
 میبگو و جنگ نشان رساله جمع آخرا سیر شدن و منتقل شدن

آنی کل ضلع بارهجل در سرکار خدا و اومع دیگر کیفیات که در سن  
 یک هزار و یک صد و بیست نه هجری قمری واقع شده

چون سپه سالار بهادر منش حسین تدبیر عدو مال شوکت خدا داد غنیم دولت را شکست داد  
 و ملک از دست رفته را باز به دست نمود و بنده و بیست هزار رایست بوجه حسن عمل آورد  
 چه شتر ملازمان او باشد منش را از آن دولت و ساخته بجای خود آسود پدران ایام  
 راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمه ترجیا پللی که با وصفت زیرباره خرج  
 کثیر کامیاب نه کردید سخنان نخستین آینه باز به تندر راج شنوایند سخت بر بهی خاطر خود  
 و انمود که نامیده به پیکار آزمانی خود نام گشته بود که بسیار پیرانه سری را و سید خود  
 ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را میدخل ساخته و قلع  
 مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج ششصد سوار و پانصد  
 جوان بازر و خود نگاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده و فکر گرفتن اسناد مهری و  
 سکه های دیوانی تندر راج در شدند خصوصاً گهندی را که نامی زار و ار که مشرف لشکر سپه سالار  
 بشمع بود همه را ترغیب و تحریص در این امر بیشتر کرد و ملی نعمت خود را بهرین مشورت با خود متفق  
 ساخته همه کینه بان به راجه التماس این معنی نمودند و در حسب التماس ایشان عمل کرده از تندر راج  
 اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت و چنان جواب داد که اسناد و رعد ریاست  
 شما بانه رسیده بلکه از جدا مجد و آبا می شما بابا عجمه بطبقه حاصل گشته اند و آن تحصیل  
 حاصل است هر گاه با جمیع امور نظامت دولت شما بنده و بیست همت ریاست از خود  
 گذاریم یقین تصور کنید که بوسیله اسناد مزاحمت بحال میگیریم نخواهیم رسانید و این قمری است

پارینه را چون مسوده مبتدیان شمارند خود بدولت تجویز کار پردازان و انا هر کسی را که  
 لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و مرج و مرج  
 و گذارند چون همه با آماده گساده منزلت کسب جاهش و ذمہ نوعی گوش گذار را چه ساخت  
 مزاجش بر آن آورند که سپه سالار شجاع را بتعلق بسیار سپه خوانده بنا بر گرفتار اسناد مهری  
 سکه باخت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به  
 نندراج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان  
 بر غلانیده و آواره ساخته بر اعدا اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه  
 صلاح همین است که اسناد خود را با معرفت خیر خواه همی بگذارد و ازین طرف خاطر  
 جمع دارند چون او با قبایلین معنی نپرداختن الاچار اجازت راجه منظور داشته قلعه را گرد  
 گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیرهای بنا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعد  
 مناقشه و پرخاش اندر ز عاقلان او فرمود اما او راه راست نه پیونده از پخت و صواب دید  
 آن والادانش و فرنگ پلوتی ساخته آماده جنگ گردید و اتواب طرف لشکر سپه سالار  
 موصوف سر کرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیردل شش زده  
 از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروختند  
 آخر الامر شجاعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامه روز رختینه  
 بر پا ساختند کار پرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشبار دیگران  
 و اشتر به و ضرب و باروت کمی کرد بجلقه انقیاد درآمد و بر حسب ترسای هوا خواهان  
 خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجاع و انار رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن حساب  
 شوکت در قلعه همانه خود گذارشته او را همراه خود بدارالایاست آورده مقتدر است

و حسب الاشاره راجه بطایف اخیل از او اسناد دیوانی با دیگر کواخذ گرفتار است تصویب  
 راجه و اصلاح اعیان و تنش کندی را روزگار دار کرد و نتواند قدیم بود ملک حلال تصور  
 کرده سپرد او نمود و در امور بند و بست ملک که بعد از اطلاع خود بدولت بهر امر اقدام نماید  
 تاکید کرد ساخته فارغ گشت تا از شعبه به بازی فلک تا چهار روز مانده بد کردار که هر آن  
 و زمان رنگی تازه بر روی کار می آرد و غافل بود چون که در راجه اسناد دیوانی بلا زمان  
 سپه سالار سپرده بیایق گردیده بود اقامت از الزام است کسر شان و منزلت خود  
 دسته بطایف الکلمات خصت حاصل ساخته بجای آید خود که متعلقه یعنی  
 کشور و پریا پین وار کل کورده مع اینجندی درگ کار وقت فساد چندی بضبط در آمد بان  
 جاری شده بود عازم گردیده لقبه کنور سکونت داشت فوج فروری برای بند و بست  
 کار خانات خود که شش شصت سوار و دو هزار بار و سه چهار هزار پیاده کرنا نگی فرا هم  
 کرده آسوده کامرانی می نمود همدرین روز با سراج الدوله محمد علی خان الایجاه با سارنگ  
 انگریز بغیرم تخم پیلچی فوج کشی نموده بود در این کبلی با بخدمت سپه سالار که بصیت  
 شجاعت و کار همیشه در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن والا فطرت  
 معروف هند و دکن گشته بود فرستاده التماس کوک نمود و دو پرگنه یکی خنچی و دیگر  
 تیاک گده که در علاقه خود داشت حاصلش بشکر کوک و گذاشت سپه سالار عاجز نواز  
 انگشت التماسش انجامی قبول رنگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مرد بار دو  
 هزار پیاده کرنا نگی بسرداری سید مخدوم برادر بی خود با و فرستادان رسد و آذوقه لشکر  
 و سیاب شایسته اعداد شکنی روانه پیلچی نمود چون صاحب مشار الیه ترخص گشته  
 مع اسد خان مکرری تا بطیکه که در ایام سابق نوکر حاکم کره شده با بایالت ضلع باره محل

نامزد گشته بود و در شجاعت و لاوری یکتائی داشت و در رفقانوازی عدیل خود داشت  
 بنا بر آن شمر از شجاعت و احوالش سمت رقام می یابد چون عبدالمجید خان از دست  
 بلوشت او مرسته گشته شد امرت را و نامی سردار مرسته بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و  
 هزار پیاده بضبط ضلع باره گل فوج کشید و بخان شجاع نوشت که زود قلمه خالی کرده بخود  
 سپارد آن تهور منش ارگ حمیت فوجداری بکرت آمد و بسجده سوار هیچ تو بهی ران لشکر  
 بخاطر راه نداده مانند شیری که در گله آهوان افتد حمل آور گشته مخالفان را از حوالی معصومه  
 تر یا تو متفرق گردانید و قوزاسر را و مذکور از پیکر بدن جدا ساخته بر منبر تیره نمود چون بعد  
 چندی عزیز خان کچشمی بر آن شجاع حسد برده خود با بابت آن نواح نامزد شده رسید  
 خان لاواز خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده  
 مع بار برداری فرستاده بخواجهش تمام طلب گشته نظر شجاعش متعین سید موصوف کرده  
 بود با سامان جنگی به بنگاور سیده دریافت که با یکبار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته  
 بر عیاد دست تطاول دراز کرد بلکه شیوه حق تلفی ملان مان خویشان خود مرعی داشته  
 بیساک بود صاحب معزالیه فرصت وقت معتزم انکاشته یکا یک در تاخت و یک شب با یکجا  
 آنجا را گرفته بار را بر سر نهاده کرد و در قلعه او شانمانه گذاشته پیشتر کوچید و همدران آشنا خیر سید که  
 ملک باره محل از دست ستم عزیز خان چشمی چید محسن خان عرف موچامیان حاکم کرمانی بند و  
 گشته همه عیالات را ج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بند و بست آن ضلع بصاحب  
 موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر غرم بند و بست آن نواح بدل مصون  
 داشت اما در اقدام این امر چه حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فرین گنجور گذرانید  
 سپه سالار موصوف بجز موصول بود و نوح مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامه متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشارالیه از گماط رای کو طم با لشکر عبور کرده بر سرش رسید غریزخان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بی جنگ سمت کر پی و قبال نهاد صاحب معزالیه در تبلیغات که بهای باره محل زمانه بای معقول نفوج جاری است خان مکاری گذاشته خود توجیه پیری شد چنانچه بی فراجمت می از رعایا بجز انگی تمام بر فوج متبعین مورچال انگرز بشنون زده مع سامان رسد و غیره دخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد قوع این اقعه خیس در ارگردیدند از اتوا پست بنا دین راه آمد و شد مخصوصان بر بستند با این صاحب معصوف بالشکر خود نزدیک بودی بود اقا دسته حراست شهر بندم خود قرار داده بود اما در پرکنه چچی که هجده کرد هی غربی پیلچی دولت زمان از ضبط فراسیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمد بود زیر حکومت صاحب معزالیه نبود و تیاک گده که بمسافت بعید اقع شده زیر حکام گذاشته او بود لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعد م علف و گاه و گاه غیره احوال لشکران و در او استنگ گردیده تمامی اسپه تر بیدانه و گاه بعضی سقط و بعضی دم خیز شده بودند باو چنین خزان سپاه جیدری کوشش مردانه بعمل می آوردند

ذکر فتور اعیان میسور و پیودن طریق حرام مکی که نندی راو ز نار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر پیا د اش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ایاجی بنی مرهطه و ناکام قبتش که در سن یک هزار یک صد و هفتاد و هجرتی اقع شده

چونکه ز نار دار بکردار یعنی کندی را و با فصال و عنایات اقبال عد و مال خداوند نعمت سند و یوانی ملک میسور بیخ و ترود یافت و اعیان ارکان دولت را از



استر ضامی خاطر و متصلاح خود منحرف ندید دست که بخت نیکو و طالع سعید باری کرد  
 و چیرخ یکام خود میگردد بانکه زمان از آنجا که آب بر که خورد زود تر گنده میشود و سگتا  
 حلاوت لقمه شیر بزنج گوارانی گردد و بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردد  
 و خود را مختار حل و عقد همت آن دولت تصویریده بموجب پای مقدور از دایره حد  
 و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و بر سر بزدگی کارخانه بل استیصال و دل خندان  
 نعمت خود بدل قرار داده بر اجد در خلوت التماس کرد که تا یک بمقدور بالفعل بهرین  
 انضال و نوازش مهارت ترقی کرده صاحب ملک مال و لشکر شده است پس این معنی  
 بصدق و سداد و محال امور ریاست با شمت می نماید مبادا که شخصی جنبی از اهل سلام که  
 غیر قوم است و خیل کار و بار بند و بست دولت گردد و مفت سباب ثروت و کسنت  
 چندین سال بهرست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بیان دلش کرده

نظم

در ختی که اکنون گرفت است پای	به نیروی مردی بر آیدر جای
اگر همچنان روزگار سے پلی	به گردوش از پنج برنگسلی
مسند شین ناچر به کار بست فطرت از آنجا که	
من از بقدر می خار سرد یوار دستم	که ناکس کس نگردد بهرگز از آتشینی ما
بر این معنی گوش رضانهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته خود خاموشی گزید که او حرام تک از راه بد بختی چونکه	
بود مانند گرم سید ادنی زاده در منصب	که چون پوشد قبا ابریشمی گم میکند خود را
ندانست که آخر کار و غایب دولت و خواری سر کشد دام فریب بر تمامی کارکنان و	

علاقه داران میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخت و خطوط بنا ظم پوز بدین مضمون که شخصی  
 مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از  
 راجه چیز نامی بیش نمانده اگر در نیوفت با عانت ما پر و اخته او را از میان بردارید و مقرب  
 سالیان شامع و دلک و پینه ندر و پنج لک و پیه پنج چ فرایمی لشکر بلا توقف رسانیده  
 اید روانه کرده منتظر و جوایب وقت بود چون سپه سالار شجاع که جمعیت گران از لشکر خود  
 روانه پهلوی نموده و جوقی بفرستاد میر علی رضا خان سمت باره محل کردند و بست آن طرف  
 ضرورتاً فاده بود فرستاده بدو و ستم ساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد چهار صد هزار  
 طویل و هزار پیاده بی سرو سامان در فرودگاه خود که در دیورای پیچیده بر کنار جوی مقرب بود  
 با محل زمانه و متعلقان و دیگر خویشیان و کارخانجات دولت سکونت و زریده بود اما به  
 دانائی و فرست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مفسری چیزی ازین  
 بهم در یافته برای حفاظت خود که ارباب بیست را ضرور بل واجب باشد و ستم تبری  
 پیرامون دارالمقر خود احداث کنانیده اتواب آماده داشت و هر چند زنا را ارباب بیست  
 بند و بست کار ضرور و در یافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات  
 بدش آن مجرم کریم از زنا در خاطر جمع بوده بمقتضای دستورش بصفت ملائمت در امتحان  
 کار و بارش بهت می گذاشت که آنکه بیت بگری ممکن است از شک آهین اجد کردن که  
 نیز می میتوان چون آت ز فولاد جا کردن چون او برای آمدن و عدده امر و ز فردا یکا  
 برده کار به بیت لعل گذاشت بار با گفته فرستاد که راجه بخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر گفت  
 تشریف شریف از زانی فرموده با جازت راجه مرا برید تا حاضر می پذیر یافت این جواب در  
 از صواب اندیشه تا ک شده در فکر دور و در از افتاد اما سرشته بهت از دست نداده در

بست  
 بند

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور بر رسول موصول بونه گردید و هور اوین تا تا از بس حرم

دنیا که طریگاه حریصان است چنانکه گفته اند **استگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر**

پرنمی گردد دریا کاسه چشم جباب **ایساچی نیت پینی را که سردار شکر**

هر اول هر مژده بود بعد چهل نزار سوار و بیست هزار پیاده و تو چنانکه تا نا وقت مراجعت

خود در صوبه سرگذرانته بود بهر اهش داده روانه کرد چون که خبر آمد مر مژده بنزاد از حرام نمک

رسید هر مژده شب فکر دقیق کرده صبحی ابواب قلعه بند ساخته اتواب کلان بطرف مشرود گاه

خداوند نعمت خود راست کرده گویا پرنی انصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص حرام

طرف قلعه نگاه کرده بفر است دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجلوه ظهور آمد

اما یقین تصور کرد که **نزد ندگی چه بگر کس سد بجز مر دار**

چه لذت است ز عمر دراز نادان را **پس تفنگچیان را در تبیرها قایم ساخت که**

چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آینه کاران ساحل جو را مع بنید که هنگام

طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانه های

خود داشته متصدیان کار خانات خود را طلبید و افراد یاد داشت حساب تو شکنی از

فیلخانه و شترخانه و سلج خانه و دیگر سیاب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف غیره

تفصیل را گرفته در نصف روز از بند و بست نامور خود فراغت یافته آسوده گشت

در آن حین نمک حرام و خیم العاقبت بچند پیادگان و سواران دروازه بیسور برآمده

بفرود گاه آن شیر میدان شجاعت پوشش نمود اما محافظان تبیرها بشک های

تفنگ اتواب حمل کنان را نه میت داده منظر گشتند و مکرر حملها و پوشهای نامقول

به عمل آورده آخر بجمع و جوه نام کام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

از آنجا که سواران  
لا صین جو را  
از سبب نماند  
چیم و در بنده  
آیندگان و  
روزگان را  
عجز میکنند  
بیکو بنده  
کشتیها  
نور چشم  
و...

وزیور مرصع از محل زنا نه گرفته در حرطیه با پر کرد ویدلا ساوا استمالست تو ابجان پرواخته بادوسه  
سوار برق آهنک حرطیه با برداشته از سید با عجبو جو کرد واز آنجا شبکیه زده هیچ خیال نی کل  
کردید و در یک ساعت بند و بست آنجا کرده طی بکبیر یک قلعه در نگلور متضمن رسیدن خود فریم  
و ترسیل نمود آن رفیق با توفیق بجز استماع تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خیم گردید  
اما چون هزار یان قلعه ملازم را چه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزار یان  
قلعه به بنانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمجا فظان در وازه چنان تالید کرد  
که حیدر علی جان بهادر برای بند و بست مهات ضروری از سر رنگ پن می آید اورا  
مراحم نشده بار فقاایش اندرون قلعه بار و بید پس مزارع عرض دعوت ترسیل و شت  
چون شجاع اقبال نشان عرضی مردد و لتخواه مشاهده نمود به طمانیت نظامی در انقلعه  
گشته بر ابواب در پیچه باز ملازمان ز فقاء خود بزرگ بندی نموده فارغ گشت مزارع  
یک ساعت مع هزار یان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب  
اقبال عدو مال تمامی هزار یان و مردمان طمانه قدیم را با نعامات شنایسته خوشدل گشت  
و بکارهای عمده آینه امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان  
بکار گذاری و جان نثاری متعدد گشتند و بعد بند و بست این کار فوراً بر مهاجران  
و ساپو کاران شهر را طلبیده بهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک و پیه گرفت و  
میر علی رضا خان را از سیدان خود جریده به بنگلور و تمامی ماجرا اطلاع داده طلبید  
و بدستور محمد صاحب که در پیلپی بود بر فتور و قصور زار داریک حرام و فوج کشی هر سه  
بر حسب تمعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به سببانی تمام در قلعه بنگلور گاه  
ساخته طلبیده بود چون میرزا کور جمعیت خود کرد و هزار مردم باز سید سوار و هزار پیاده

و پنج ضرب توپ داشت رسید آن صاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده برود  
 بسون گوری و هوسور تیرها بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت رفتاری  
 سپاه بار و پیاده و سوار را مور گردید چون راز از آنک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر  
 میدان دلاوری حیدر گاه گمنام گذاشته علم شجاعت در عرصه مردانهای جنگور برافراشته دید  
 صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر  
 شترزه صفت آمده تمامی اسباب سامان برداشته اندرون قلعه بروند و مسجد اعلی کرد آن  
 زمان دیری بود خانه حالی ساخته توابعیان بهادرنش امع صاحبزاده و الا قدر بنده اقبال ملت

که جنبش فروغ دولت و جاه عرض میداد در جهان تا گاه

هفت سال بود در آنخانه گذاشته گردخانه چو کعبه داشت و بلا توقف آن زبان بغزل  
 و نصیب اعدایان و عمال تعلقات بیسور پرداخته لشکری بغرم تسخیر قلعه جنگور فرار هم ساخت  
 بود درین عرصه ایساجی بینی با لشکر سنگینه چون شاهین گریخته که بطعمه میرسد رسید  
 ز ناز در رسیدن او را از مغنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش  
 کرد و اقیال آن شترزه خصال را که سی زنجیر چپا و هفتیمت لایق گرفته آراست می ست  
 مع دیگر اسباب شایسته و ولتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعه جنگور و اسیر  
 کردن آن شیر میدان بود ساخته روانه کرد خود هم عقابش بجمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار  
 پیاده مع توپ قلعه شکن کوچ کوچ رسید تا مرطه باطراف و جوانب جنگور و نگامه طوفان  
 برپا ساخته قتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر  
 زمین از صدمه و وادوسی عساکر نکبت آتیه خراب و بی چراغ گردیدند هر چند مرطه  
 مورچال دواییده صلابت کوچها گزیده و تیرها احداث کرد و لشکر حصار قلعه همت بر گما

اما ملازمان صاحب شکر گت تیر و دشایان باره باهور چال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حمله  
ایشان پر و اذیت می نمودند و کامیاب می گشتند در آن اثنا مخدوم صاحب حبیب حضور از  
فراسین نخصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بقدر اول موضوع شده باشد یغما کرده  
به تیاک گزده رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گماشتگان  
عبور کرده بکشن گیری آمد و سامان رسد و شرب و باروت آنچه که ضرورت بود از اسدخان  
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوئ در سواد آبی کل رسیده بود  
که مرهبطه و دتار از آمدن صاحب موصوت چون بیل در مان بالشکر گران اطلاع یافتند  
بمنصوبه نشایان معهم سپان پیادگان سفال در تاخته چون مور و بلخ گردش مجبور آوردند  
و فیل و شتر را مقدمه بجیش ساختند در میدان بعزم مقابل صفها آراستند و صاحب موصوت  
بازی اعدا شکل از دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در شیبت بین قایم کرده با سواران  
سبک عنان چاک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فرار اض استاده بود آن  
هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار لیر و اندک نمایدل نخوت متزل در نه گرفتند  
بالشکرهای خود بر آن جماعه در تاختند تا صاحب موصوت سواران خود را عقب گردانده ایشان  
کرد تا کمینداران برخاسته از شکلهای توپ و بنادیق دمانه و زنگار بد کردار اعدا بر آوردند  
حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت بکشیدند هزاران هزار مردان کاری و  
ولاوران جنگی را از هر دو لشکر بجاک عدم خوا بایند چنانکه مقهوران بنزیمت خورده و بگریز  
نهادند و باز در عرصه یکپاس و زفر اهرم شده کرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مکسان که طرف  
طنطنه زن زن برداشته محاصره کرده صاحب موصوت عرضی متضمن رسیدن خود در سواد  
مذکور و محاصره و لشکر نکبت اثر مفضل بخصوت بر قریب تر سیل نمود شجاع و الا فطرت به تجویز

صواب نمای و دانش والا مکتوبی بر قاعده ارباب شوار پسند متضمن میبودن طریق بجا و  
 و حرام مکی ز نار دار پد کرد و آوارگی حال مال خود و مفارقت متعلقان بنمندی لاج نوشته  
 و نیز رسیدن لشکر عدو مال از پیگیری و سدا بهش شدن و و غنیمت لیم و عدم جایی پناه  
 به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون در لوای مضمون خط آن محسن مکرم سرا پا گوش کرد  
 رگ التفات قدیمی بجزکت آمده رقت کرد و یقین نسبت آنچه که پیش ازین بر خود گذشت  
 از فتور همون ز نار دار بوده باشد خط و جواب با استمالت تمام ترقیم ساخته معجزه چینی که  
 بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه انچه شکی درگ موسوم قلعه  
 آنجا که همانند او بود ابلغ داشت پس شمع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف  
 بموجب مقومه القدر نیز از اطراف خود و ایما ساخته فرستاد و هم آیین لیری و دلزدگی  
 چنانکه بود اعلام نمود صاحب مغز الیه که تا سه چهار روز بد ریافت صعوبتهای اعدای شکنجی  
 و منصوبه خود داری با وجود سعی مردان سپاه دو لشکر بساط میدان ز رفم از دست  
 همت نداده و بجیل های دست برد و مدد های غنیمت فریب نخورده با وصف کمی آب و  
 و دانه و آب بلا اندیشه به دلاوری تمام همونجا بسیر برده بود و بجز وصول عنایت نامر  
 والا و تاکید نندراج قوی دلگشته صفوفا آراسته راست بر لشکر غنیمت در تاخت هر دو  
 تا تجربه کارتاب مقابله شیران جهان پیاد در خود نیافت متلج و باه مزاجان از پیش و بر  
 گردیدند فاما پیرامون فوج ظفر موج حلقه زده به شعبده بازی فریب و غامشغول  
 بودند با این صاحب موصوف بعد مبول و بهراس میمه و بیسره به شجاعت پیشگان  
 مردم پار و سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج قلعه آنجا  
 فرستاد قلعه مذکور در پناه کوه شیران شتر زده صفت را فرود آورده و از طعم

اشربه و دیگر اسباب لازمه حوائج بشری بخوش خریدی مهینا کرده مغز و گشت مهره  
 چون این حال دریافت تو بچانه خود را طلبیده شسته از دور بر جماعت راست پیشگان  
 تو پ اندازی آغازه نهاد و هنر جمله های نامعدود بر شکر حسدی بعمل آورد چون یک  
 روز دوشنبه برین تیره گذشت شب سوم صاحب موصوفت بچند سردار تحت پرکار و  
 قوی بازو مع د و صد کلاه پوش و دو هزار مردم با رعلاوت شعاع بعد پایشین پایشین  
 فواز زمین کوه و دشت در تاریکی بحقب عسکرا رسیده چنان زد که طاقت و فرست  
 جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس فته آواره دشت افکار و ادبار گشتند  
 سران نا تجربه کاران یعنی ایساجی نبی و را تو منفی معاینه این حال که ناگاه رود آمدن  
 سر پا برهنه خود بار از آن معرکه جان ربا بذر زد و اشکریان آنما که بر اسانه خبردار و  
 از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وارد دست سپه شمشیر و تفنگ برده تیره و شناخت هوش  
 و بیگانه کرده با یکدیگر گشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند یعنی افروخته  
 مرد آزما می هزار الحاج وزاری از دشت شیران خوشخوار ماننی یافته جان خود با ساقست  
 بروند صاحب ظفر مند خوش و خرم گشته شادمانه فتح پر ابواب جهان بلند آوازه ساخت  
 سبحی مع اسباب مقهوران و التواب و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود  
 بر دشته بفرود گاه مراجعت کرد و بهر دور در منهرم روز دیگر از بهیست مجموعی کرده چون  
 زاعان سیاه فغان کاو کاو برداشته با وضع پرگندگی خاطر او نمانع یک جا  
 شد درین اثنا اندراج بمره شسته نوشت که حیدر علی خان بهادر کبج ولایت میسور  
 است و حق خود درین بیاست ثابت کرده بلکه مالک این ولایت است در نوایز نامه از  
 ادنی تو کرش بجا آنکه بهیست پیش و بی من قریب و ن لیر بیا کند به بهیست چون خیالی شود و بیا بهیست



الطریق نواز شہای خداوند نعمت خود استماع شدہ از آنجا کہ بیت صل بد جز خطا  
خطا نکرند کہ پیونفا با کسی نہ فاکند در راه بغاوت پیمودہ از مخدوم خود بر گردیدہ پنج ہفتاد  
می برد آخر این فعل شنیع صحیح اورا صرفہ نخواہد کرد **د** اعتبار بست فطرت یکد و ساعت  
بیش نیست ہد گرد و آخرتہ نشین بر و یکہ شد بالانشین ہد شمارا ہرگز لازم نیست کہ در مقدمہ  
بند و بست یا ست ما دخل دہند اگر ارادہ اخذ زر چوتہ در دل و ہشتہ باشند صواب  
آنست کہ فکر وصولش کردہ صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط  
تندراج مریشہ از زنا روادار بد اعتقاد گشتہ سخنان رئیس بزبان آورد چونکہ از  
دست بازی لشکر بان شیرصورت بتنگ آمدہ بود درین معنی صلاح خود انگاشتہ  
بمخو انصاحب شجاع عزم مراجعت خود طاہر نمودہ چیرہ نرد درخواست نمود  
انصاحب شوکت احوال خود و تاراجی سیاب دولت از دست بغاوت وقتہ  
انگیزی زنا رواداریان کردہ رسانیدن زہ بعد ترقی بند و بست کار خانجات خود  
قرار کرد و اوالتماس و گذاشت بارہ محل و پیش آوردہ جدو کہ بسیار نمود پس بیاس  
خاطرش و صلاح وقت تاکید و گذاشت ضلع بار محل بلا فافہ موسومہ اسدخان مہکری  
نویسانند بہ بیت ہر کلان نرد مریشہ فرستاد و این معنی از منقعات از خانہ سوزندہ ہر  
برآمد سود خود دانستہ از آنجا کہ چید آن شجاع صاحب عزم بہرعت سر لچہ از لشکر مخدوم صاحب  
ملحی شدہ سر پردہ خاص بیرون قلوعہ نصب کنانیدہ با سامان جنگی داخل خمیہ گردید خمیہ  
بفوجدار بار محل نوشت کہ ما ہر آئینہ نظر بصلاح امور خود ہشتہ برای و گذاشت ملک بار  
محل ز نام شما تاکید پے فافہ نوشتہ دادیم لکن شما با استقلال تمام بودہ حکمت عملی ہرگز  
اورا دخل نہ ہند پس فوجدار با تدبیر با استقلال و اطمینان تمام بند و بست قلبجات

کرده بود که ایساچی پنی معه تا کید و لفریب کبشنگیری رسیده تا کید معر سید و لفریب  
 فوجدار صایب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدد و ابرو و انه دستخطی خاص به عمر  
 جمی و النعمت بنام خود در خواست و ایامی ساخت که بر یک تا کید بی لفا و ملک و قلعه  
 را و گذاشت نخوا هم نمود چون مره و در ا پس ساختن تا کید نوشت جواب صاف داد  
 که کاغذ موسوم به بارشما و ا پس نخوا بد کردید مره و همچنین جواب سوال مردانه دریافت که مقصد  
 ابرگشته و درین رود بدل تیج سود و بهره همدست نخوا بد شد و آخر این ملک در ضبط ما نخوا بد  
 ماند و در همچون تشویش قاصدانش خیر رسانند که آن صاحب صولت بالشکر میر علی رضا  
 خان و مخدوم صاحب چون شیر عمران اگر سنده از کج غار قلعه بنگلور برآمده در سواد محاسبه  
 آرمیده نظر غارت بر رنده اعدا دارد مره و از خیر دل زدست داده بی نیل مقصود راه قرار  
 سر کرد هر گاه مره و بطرف بار ا محل نهضت کرد ز نار دار مایوس یار الزیاست خرید انساب  
 عنرم باشوکت مع بشکر ظفر پیکر از راه ماگرمی درگ بر آمد و در درگ مذکور و اثری درگ  
 و چین رای پٹن و چین پٹن و غیره هتانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی  
 سمت پر یا پٹن بنا بر ملاقات نندراج رای گردید بهمد آن زمان از راه اخفا خطوط  
 جدو راجه مسند نشین باین مضمون که در نیولا دولت ریاست میر نیه خاندان ما به سبب  
 بی تمیزی و بد بختی و نفاق اعیان به تدبیر چیان بی بند و بست گردیده که اکثر آنها بیجا  
 از راه بغاوت فرصت جوین اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فسرزند  
 سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای  
 امن و امان نگه داشته بطرفداری ملک و مال غیره پردازد شایان سعادت مند نیست  
 بان شجاعت منش رسیده چون شمع و الا و انش بر مضمون خطوط واقع گشت و آن